

The Impact of the Sophistries (fallacies) of Existentialism on the Human Sciences

Mahmoud Namazi*

Abstract

Mental course of existentialism suffers from remarkable fallacies; Fallacies regarding the subject matter of the human sciences, such as taking accidental instead of essential and giving authenticity to the act instead of actor; methodological fallacy or fallacies regarding the methodology of the human sciences, such as employing the presumptive allegory and imperfect induction instead of surly analogy and perfect induction and object base (aiming) fallacy and to mixing target with means; mixing supreme, final perfection with free will which is mediatory perfection. Since the course of existentialism have influenced on learned and thinkers of human sciences, this caused them to look to thoughts, reflections and selections of men through this site. The output and product of this process was that, the human sciences which were going to collect and complete human sciences unless managing and directing correctly and properly the society, they are hindered or detained from this target. As an example, influenced by existentialists' thinkers, who limited man to a practical experience or and look at man as limited worldly animal, existential psychology neglecting beyond animal nature of man and ignoring wide unacquired and eternal common characteristics of human beings such as perceptions, tendencies and special capacities, couldn't understand that eternal characteristics of man aren't extracted from living experience and is in an argent need to an intellectual understanding and comprehending that human being is constructed of two dimensions, a physical one as well as spiritual one.

* Assistant Professor, Department of Philosophy of ImamKhumaini Institute, namazi@qabas.net

Date received: 20.09.2020, Date of acceptance: 14.12.2020

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

The present paper, participating descriptive and analytic method, while presenting an acceptable definition of human sciences will evaluate the influences of fallacies on subject, method and target of human sciences.

KeyWords: "Existentialism," "Logical Fallacies," "Humanities" or "Human Sciences"

نقش مغالطات اگزستانسیالیسم بر علوم انسانی

محمود نمازی*

چکیده

جریان فکری اگزستانسیالیسم از مغالطات مهمی رنج می‌برد؛ مغالطه موضوعی و اخذ عرضی به جای ذاتی یا اصالت بخشیدن به عمل به جای عامل، مغالطه روشی و بکارگیری تمثیل واستقراء ناقص ظنی به جای قیاس و استقراء تام یقینی و مغالطه هدفی و خلط هدف با وسیله. جریان اگزستانسیالیسم به دلیل نفوذش در عالمان و اندیشمندان علوم انسانی، آنها را تحت تاثیر خود قرار داد و سبب شد عالمان علوم انسانی از این دریچه به فکر، اندیشه و انتخاب‌های انسان بنگرند. حاصل این فرایند آن شد که علوم انسانی که تدوین می‌یافتند تا به ابعاد اجتماعی انسان توجه کنند و به آنها برسند و جامعه را به نحو صحیح اداره کنند، از این هدف باز ماندند. به عنوان مثال روانشناسی وجود گرا متأثر از اندیشمندان اگزستانسیالیسم، آنها که انسان را محدود به یک تجربه عملی و یک حیوان محدود دنیوی دانستند، با غفلت از سرشت و طبیعت فراحوانی انسان و نادیده گرفتن میدان وسیعی از خصوصیات مشترک، غیراکتسابی و زوال‌ناپذیر انسان مانند ادراکات، گرایش‌ها و توانش‌های ویژه، نتوانستند دریابند که این ویژگی‌های زوال‌ناپذیر از تجربه زیسته قابل استخراج نیست و نیازمند درک عقلانی و درک این حقیقت اند که انسان از دو بعد جسمانی و روحانی تشکیل یافته است. مقاله حاضر بروش توصیفی تحلیلی، ضمن ارائه تعریف قابل دفاعی از علوم انسانی، تأثیر اشتباهات و مغالطات این جریان فکری را در موضوع، روش و هدف علوم انسانی ارزیابی خواهد کرد.

کلیدواژه‌ها: "اگزستانسیالیسم"، "مغالطات منطقی"، "علوم انسانی"

* استادیار گروه فلسفه، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی ره، namazi@qabas.net

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۳۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۹/۲۴

۱. مقدمه

قرن بیستم حامل تحولات سیاسی - اقتصادی - فرهنگی بسیار تاثیر گذاری در زندگی بشر بوده است. جریان فکری اگزیستانسیالیسم (Existentialism)، اواخر سده ۱۹ و اوایل سده بیستم) نیز در همین برهه از زمان در غرب شکل گرفت. این جریان شناخت انسان را مهمترین رسالت خویش معرفی کرد. آنها با انتقاد از علم زدگی (Scientism) افراطی فیلسوفان هم عصر خویش، یعنی پوزیتیویستها (Positivism)، هر نوع شناختی که به نیازهای اصلی انسان بی توجه باشد را، مردود دانستند و با ادبیات داستانی، فیلم نامه نویسی و قلم عامه پسند خود، مباحث انسان شناسی را به یکی از گفتمانهای رایج قرن تبدیل کردند. به هر روی در نقد سخنان آنها مطالب فراوانی نوشته شده است. فردریک کاپلستون در فلسفه معاصر، محمودنوالی در فلسفه های اگزیستانس و اگزیستانسیالیسم تطبیقی، ژان پل سارتر در اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر، مرتضی مطهری در انسان کامل، علی صفائی حائری در روش نقد: نقد مکتبها: آرمان تکامل و نقد اگزیستانسیالیسم و بالاخر شکرشکن و دیگران در کتاب مکتبهای روانشناسی و نقد آن جلد دوم انتقاداتی را وارد دانسته و به بسط آن پرداخته اند. اما در هیچ یک از اینها به مغالطات اگزیستانسیالیسم و بویژه از جهت تاثیر آنها در علوم انسانی پرداخته نشده است. این نشتار به این مهم اختصاص یافته است.

۲. اگزیستانسیالیسم Existentialism

اگزیستانسیالیسم یک جریان معاصر فکری است که در قرن بیستم به عنوان یک حرکت همه جانبه فرهنگی شکل گرفت و به عنوان یکی از پرطرفدارترین جریانهای فلسفی مورد توجه واقع شد. بخش مهمی از فلسفه غرب در دوره معاصر تحت تاثیر اگزیستانسیالیسم است، بگونه‌ای که تاثیرات آن تا عصر حاضر همچنان ادامه یافته است. پدر این حرکت فکری را در قرن ۱۹ کی‌یرکگور (Kierkegaard) دانسته‌اند (ملکیان، ۱۳۷۹، ج. ۴، ص. ۱۰۹). موضع منفی نسبت به فلسفه‌های دیگر، تمرکز بر انسان، و انتخاب زبان هنر و ادبیات برای رساندن پیام خود، از مشخصه‌های بارز این مکتب است.

اگزیستانسیالیستها نسبت به نظام‌های فلسفی گذشته موضع منفی دارند و معتقدند که در فلسفه‌های گذشته چیزی برای آموختن وجود ندارد؛ زیرا اگر قول صادق و قابل تکیه‌ای در سخنان اندیشمندان گذشته وجود داشت، خود تا این اندازه دچار تشتت آرا نبودند. (ملکیان،

۱۳۷۹، ج ۴، ص ۱۶). به باور کاپلستون، جریان اگزیستانسیالیسم به هیچ نظام فلسفی ویژه-ای دلالت ندارد؛ زیرا اندیشمندان این جریان گاه در تناقضی آشکار با یکدیگر سخن می‌گویند و پیدا کردن وجهی مشترک بین آنها بسیار مشکل است. (کاپلستون، ۱۳۸۴، ص. ۱۸۲-۱۸۴). نکته مهم مشترک میان همه اگزیستانسیالیست‌ها آن است که آنها رویکردی انتقادی در برابر جریان‌های گذشته اعم از مادی‌گرایی، آرمان‌گرایی، عقل‌گرایی، تجربه‌گرایی و سایر جریان‌های علمی و فلسفی که مسائل انسان را نادیده می‌گرفت، دارند (رادا کریشنان، ۱۳۸۲، ص ۱۳۸۲). «ه. ج. پیتون» (H.J.Paton) معتقد است که مهمترین سخن‌ها در نفسی و منع عقل در کارهای پرحجم کی‌یرکگور قابل مشاهده است. (Paton, 1962, p.120).

اگزیستانسیالیست‌ها دقت خود را از ماهیت اشیاء، چیزی که علم و فلسفه به جد نسبت به آن متعهد بود، به مسأله هستی انسان معطوف ساختند (شکرکن، و همکاران، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۴۱۷). اصلی‌ترین پرسش‌های اگزیستانسیالیسم حول محور چیستی، حیات و مرگ انسان دور می‌زند؛ بنابراین پاسخ به این سؤال یعنی بیان چیستی انسان نیز مهمترین موضوع مورد بحث اگزیستانسیالیست‌ها است. آنها به دنبال اثبات این حقیقت هستند که مقولات ارسطویی قادر به تعریف و شرح مکنونات قلبی انسان و کنه وجود او نیستند. (کرول، ۲۰۱۶).

اما این که حقیقتاً انسان مورد نظر اگزیستانسیالیست‌ها چیست و چه ویژگی‌هایی دارد، شاید از سخن کی‌یرکگور قابل اصطیاد باشد. وی واژه اگزیستانسیالیسم را به معنای «وجود انضمامی» می‌داند. اگزیستانس یعنی موجود خودآگاه انسانی که بی‌واسطه و به صورت کاملاً واضح به خودش علم دارد. (پاپکین، ۱۳۸۰، ص ۴۱۹).

از منظر اندیشمندان جریان اگزیستانسیالیسم آزادی و انتخاب نقش محوری در شکل‌گیری هویت انسانی دارند. استاد مطهری نیز جوهر و ارزش اصلی اگزیستانسیالیسم را اینگونه معرفی می‌کند: «جوهر و حقیقت انسان و ارزش ارزش‌ها و مادر ارزش‌های انسان در این مکتب آزادی و اختیار است و اگر انسان بخواهد نگهبان انسانیت خود باشد که انسانیتش محو و مسخ نشود باید آزادی خود را حفظ کند.» (مطهری، ۱۳۸۴، ج ۲۳، ص ۳۰۹). از نظر اگزیستانسیالیست‌ها، انسان برخلاف دیگر موجودات که دارای سرشت و طبیعت مخصوص به خود هستند- هیچ گونه سرشت و طبیعت مخصوص به خود ندارد، مگر آن طبیعت و سرشتی که خودش از راه آزادی و اختیار برای خودش فراهم آورد، که

این همان معنی «تقدم وجود انسان بر ماهیت انسان» می‌باشد که در سخنان اگزیستانسیالیست‌ها تکرار می‌شود. (دژاکام، ۱۳۷۷، ص ۵۳۵).

اگزیستانسیالیست‌ها به اتفاق، معتقد به تنگناهای زبانی هستند، به این معنا که زبان را از بیان مصادیق مفاهیمی مثل ایمان، یأس، و اضطراب ناتوان می‌دانند. به باور آنها درک این مفاهیم، جز از راه تجربه شخصی و درک حضوری میسر نیست (ملکیان، ۱۳۷۹، ج ۴، ص ۱۵ و ۱۶). از سوی دیگر، اگزیستانسیالیسم تعریف ذاتیات را ناممکن می‌داند به این دلیل که انتزاعیات و مفاهیم کلی بجای این که ما را به شناخت واقع نزدیک کنند با حذف موارد جزئی و شخصی، ما را از شناخت واقع دور می‌کنند. از همین روی، از نظر آنها استدلال فلسفی برای ابلاغ دیدگاه‌هایشان کفایت نمی‌کند، و باید از هنر و ادبیات مانند رمان نویسی و فیلم نامه نویسی برای بیان نظرات خود استفاده کنند (همان، ص ۷۸).

مغالطات منطقی logical fallacies: "مغالطه" (fallacy) در لغت، به معنای سوق دادن دیگری به اشتباه (جوهری، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۱۱۴۷) و نیز اشتباه‌کاری (خود فرد) است (سیاح، بی تا، ج ۴۳، ص ۱۲۶). اما در اصطلاح منطقی، مغالطه نوعی قیاس است که مواد آن شبیه مواد برهان یا مواد جدل، یا صورت آن شبیه صورت قیاس منتج بوده و برای اثبات ادعایی یا ابطال ادعایی دیگر اقامه می‌شود (خواجه نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۲، ص ۵۲۱؛ حلی ۱۳۷۱، ص ۲۷۲؛ شهابی، ۱۳۵۸، ص ۳۶۰؛ مظفر، ۱۹۸۰، ص ۴۹۴).

مغالطات به جهات گوناگونی تقسیم شده‌اند. مغالطات از یک جهت به چهار دسته کلی قابل تقسیم‌اند؛ مغالطات لفظی، مغالطات معنوی، مغالطات عرضی، و مغالطات در مقام تصور. مراد از مغالطات معنوی هر نوع مغالطه غیرلفظی است که در قیاس و استدلال صورت می‌گیرد. مغالطه معنوی، یا در تألیف میان اجزای قضیه واحد رخ می‌دهد و یا در تألیف میان قضایای متعدد. در صورتی که مغالطه در تألیف میان اجزای قضیه واحد رخ دهد، سه صورت دارد که یک صورت آن است که خلل در یک جزء از قضیه واقع شود؛ به این صورت که آن جزء حذف و به جای آن، بدل یا عارض یا معروض یا لازم یا ملزوم آن ذکر شود. به این قسم، مغالطه «اخذ ما بالعرض مکان ما بالذات» می‌گویند. یک قسم از اقسام ۱۸گانه آن اخذ عارض شیء به جای معروض آن است (نبویان، ۱۳۸۵)، مانند این که کسی از مشاهده سفیدی و کتابتی که عارض انسان می‌شود گمان کند که هر سفیدی کاتب است و به این ترتیب سفید را به جای انسان به کار برد. به این مغالطه، مغالطه «اخذ غیرذاتی به جای ذاتی» هم می‌گویند و می‌توان نام آن را «اخذ معلول به جای علت» دانست. مثال

دیگر این نوع مغالطه آن است که کسی اعمال انسان را که عارض بر وجود انسان می‌شود به جای خود انسان در نظر بگیرد و انسان را با عملش، که حاصل اختیار است، مساوی بگیرد. این همان مغالطه‌ای است که اگزستانسیالیست‌ها می‌کنند و عمل انسانی را که حاصل اختیار انسان است و عرض اوست با ذات و ماهیت انسان مساوی می‌دانند. شیوه اگزستانسیالیست‌ها در ابلاغ پیام را می‌توان نوع دوم مغالطات آنها و از نوع مغالطه در روش دانست، و خلط هدف با وسیله را می‌توان از مغالطات در مقام تصور شمرد، چرا که کمال وسیله‌ای را با کمال هدفی اشتباه می‌گیرند. در این مقاله به این مغالطات خواهیم پرداخت.

علوم انسانی: علوم انسانی (humanities یا human sciences) علمی هستند که در میان موجودات زنده، انسان را با نگاهی ویژه مطالعه می‌کند؛ به عبارت دیگر، علمی که با فکر و اندیشه انسان، به لحاظ موضوع نه طریق شناخت، ارتباط دارند. برای علوم انسانی می‌توان دو تعریف را در نظر گرفت: الف. علمی که به مطالعه و بررسی مظاهر فردی و اجتماعی انسان از آن جهت که انسان است می‌پردازند و هدف از تکوین آنها یافتن راه وصول به غایت مطلوب در زندگی است. این علوم شامل دانش‌هایی همچون اخلاق، حقوق، سیاست، فلسفه، اقتصاد، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، مدیریت، علوم تربیتی، تاریخ، ادبیات و هنر می‌شوند. ب. علوم انسانی: بر اساس تلقی رایج می‌توان گفت: «علوم انسانی (Human Sciences) (در مقابل علوم طبیعی و ریاضی) به مجموعه علمی اطلاق می‌شود که به شناخت انسان و توصیف، تبیین و تفسیر پدیده‌های فردی و اجتماعی (از آن جهت که انسانی‌اند، نه از جهت فیزیکی و زیستی)، و جهت‌بخشی به افعال و انفعالات انسانی می‌پردازند.»^۲ (سند اسلامی سازی علوم انسانی موسسه آ. پ. امام خمینی ره ص. ۵).

۳. مغالطات اگزستانسیالیسم

اکنون با توجه به مفاهیم و معانی پیش گفته به سراغ بحث مغالطات در اگزستانسیالیسم می‌رویم. مغالطات، در حقیقت، بزرگترین خطری هستند که اندیشه بشری را تهدید می‌کنند و سبب می‌شوند که انسان از وصول به اهداف کلان و والای خود باز ایستد. همواره در بین ابناء بشر افرادی بوده‌اند که با بکارگیری انواع مغالطات وی را به سمت اهداف غیر انسانی سوق داده و از نائل شدن به هدف اصلی زندگی‌اش باز داشته‌اند. انحراف در افکار، انحراف در کردار را به همراه دارد، و انحراف در کردار موجب انحراف در مسیر تحقق زندگی کامل

می‌شود. اصلی‌ترین رکن در علوم انسانی (یا بهتر بگوییم علمی که بنا است جامعه بشری را بطور صحیح اداره کنند) مطالعه، تفسیر و کشف قوانین حاکم بر افعال و انفعالات انسانی (از آن جهت که انسانی‌اند)، نهادهای اجتماعی و ارزش‌های مربوط به آنها است و خاستگاه محوری اگزیستانسیالیسم آزادی و اختیار انسان است که متبلور در عمل اوست.

در این قسمت این نکته را مورد بررسی قرار می‌دهیم که مهم‌ترین مغالطات در اندیشه جریان اگزیستانسیالیسم کدام‌اند؛ سپس تأثیر اگزیستانسیالیسم بر مجموعه علوم انسانی به طور عام و بر روانشناسی وجودی به طور خاص را واکاوی خواهیم کرد، و نشان خواهیم داد که جریان اگزیستانسیالیسم بواسطه استدلال‌های سفسطه‌آمیزی که در تعریف و هویت انسان به کار گرفت، چگونه دریچه دید عالمان علوم انسانی را نسبت به فکر، اندیشه و انتخاب‌های انسان تغییر داد، و فرایند علوم انسانی را که تدوین می‌یافتند تا ابعاد اجتماعی انسان را بطور صحیح اداره کنند، مختل نمود.

خلط موضوعی یا مغالطه اخذ عرضی به جای ذاتی: پر رونق‌ترین و شایع‌ترین مغالطه در اندیشه اگزیستانسیالیست‌ها مغالطه موضوعی و از نوع مغالطات معنوی است. همان‌گونه که گذشت، اگزیستانسیالیسم جوهر و حقیقت انسان و ارزش ارزش‌ها و مادر ارزش‌های انسان را در آزادی و اختیار خلاصه می‌کند، و بر این باور است که اگر انسان بخواهد نگرهان انسانیت خود باشد که انسانیتش محو و مسخ نشود باید آزادی خود را حفظ کند؛ زیرا آزادی و انتخاب نقش محوری در شکل‌گیری هویت انسانی دارد. از طرف دیگر، اگزیستانسیالیست‌ها معتقدند انسان بر خلاف دیگر موجودات که دارای سرشت و طبیعت مخصوص به خود هستند، هیچ‌گونه سرشت و طبیعت مخصوص به خود ندارد مگر آن طبیعت و سرشتی که خودش از راه آزادی و اختیار برای خودش فراهم آورد. (دژاکام، ۱۳۷۷، ص ۵۳۵). بر این تفسیر اگزیستانسیالیست‌ها از انسان، نقدهای متعددی وارد است.

۱. در این تفسیر، به طبیعت مشترک انسان‌ها و سه ویژگی اساسی‌اش که عبارت‌اند از فراحیوانی، غیر اکتسابی و زوال‌ناپذیر بودن، توجهی نشده است.

۲. آزادی اصطلاحاً یک معقول ثانی فلسفی است که از مقایسه استعداد طبیعی عمل یک موجود با تکامل پدید می‌آید. پس آزادی مفهومی است که اولاً از خلال در نظر گرفتن دو چیز و ثانیاً مقایسه آن دو چیز با یکدیگر بدست می‌آید، و در نتیجه، مابازاء عینی مستقل و محکی ویژه‌ای مانند مفاهیم ماهوی ندارد. از همین روی فقط بر یک فرد، آن‌گونه که مفاهیم ماهوی هستند، صدق نمی‌کند، بلکه افراد، مصادیق و نمونه‌های متعددی می‌تواند تحت

لوائی آن قرار گیرد و همان مفهوم به صورت یکسان بر همه مواردش صدق می‌کند. تحقق مفهوم آزادی از راه مقایسه عمل جوارحی و یا جوانحی با رسیدن به مقصد میسر است. با توجه به این نکات، روشن می‌شود که ادعای اگزیستانسیالیسم مبنی بر این که آزادی جوهر و ماهیت انسان را تشکیل می‌دهد یک ادعای گزاف و غیرمنطقی است.

۳. اگزیستانسیالیست‌ها گاه هویت و واقعیت انسان را در فعل اختیاری وی خلاصه می‌کنند؛ این درحالی است که «عمل» از نظر فلسفی، ذاتی نفس نیست، بلکه یک عرض از اعراض نُه‌گانه است که بر جوهر نفس عارض می‌شود. از آنجا که تحقق عرض وابسته به عوامل متعددی است که از جمله اصلی‌ترین آنها جوهر نفس است (زیرا تحقق عرض بدون جوهر ممکن نیست)، پس عمل معلول و مخلوق نفس است؛ بنابراین عمل نه عین نفس است، و نه ذاتی آن، بلکه «عرضی» است. از نظر فلاسفه، عرضی در برابر ذاتی است و عرض در برابر جوهر. ذات یعنی حقیقت هر چیز و به مجموع مرکب از جنس و فصل گفته می‌شود، و اجزای آن، یعنی خصوص جنس و یا فصل را ذاتی می‌نامند. ذاتی و عرضی دو واژه‌ای هستند که در منطق و فلسفه به نحو مشترک لفظی بر معانی متعددی اطلاق می‌شوند. منظور از ذاتی و عرضی در اینجا همان مفهومی است که در منطق در باب کلیات خمس (ایساغوجی) مطرح است. در آنجا گفته می‌شود: محمول در رابطه با موضوع دو حالت دارد:

الف. محمول جزء ذات و یا تمام ذات موضوع است به گونه‌ای که قوام ذات موضوع به آن وابسته است و ذات موضوع با زایل شدن آن، زایل می‌شود. در این حالت محمول، ذاتی موضوع است؛ ب. محمول جزء ذات و یا تمام ذات موضوع نیست و جنس و یا فصل آن را تشکیل نمی‌دهد و امری بیرون از ذات او است که در اصطلاح عرض لازم و انفکاک ناپذیر^۳ و یا عرض مفارق و انفکاک پذیر نام می‌گیرد. عرض مفارق هم‌گاه سریع الزوال است مانند سرخی چهره برای انسان شرمسار یا فعلی از افعال اختیاری نسبت به انسان، و گاه بطئی الزوال است مانند جوانی و کودکی برای انسان. در این حالت، محمول عرضی خوانده شده است؛ زیرا هیچ یک از این محمول‌ها تمام ذات و یا جزء ذات ماهیتی که موضوع قرار گرفته است را تشکیل نمی‌دهند و از اموری خارج از دایره ذات و ماهیت موضوع خود هستند. (طوسی، ۱۳۲۶)، ص ۲۴-۲۱؛ مظفر ۱۹۸۰، ص ۹۰، ۹۸-۱۰۰؛ ابن سینا (بی تا)، ج ۱، ص ۳۸-۳۹).

بنابراین، اگزیستانسیالیست‌ها که هویت و واقعیت انسان را در فعل اختیاری وی خلاصه می‌کنند یعنی ذاتیات انسان را با عرض مفارق، آن هم از نوع سریع الزوالش خلط کرده‌اند. به دیگر سخن اگزیستانسیالیست‌ها، در حقیقت اگر بخواهیم از جهت فنی به آن نگاه کنیم، آنچه برای انسان عرضی است؛ آن هم عرضی مفارق و آن هم عرضی مفارق سریع الزوال، ذاتی شمرده‌اند و تماما جای ذات قلمداد کرده‌اند و ذات و ذاتیات واقعی و حقیقی انسان را در شکل دهی و تاثیر بر انسان نادیده گرفته‌اند.

اگزیستانسیالیست‌ها معتقدند بر خلاف همه موجودات عالم که هویتشان پیش از وجودشان قابل فهم است انسان هویتش پس از وجودش مشخص می‌شود (پاپکین، ۱۳۸۰، ص ۴۱۹)؛ زیرا انسان بین همه موجودات تنها موجودی است که می‌تواند با استفاده از آزادی بواسطه فعل اختیاری خود، در خارج از خود بایستد؛ کاری که از هیچ موجود دیگری بر نمی‌آید. همه موجودات دیگر فقط در ذات خود هستند و مطابق یک برنامه از پیش تعریف شده و تعیین شده عمل می‌کنند، و از آنها چیزی جز آنچه از ذات آنها انتظار می‌رود و مطابق غریزه است پدید نمی‌آید. دانه گندم نمی‌تواند از ذات خود درآید و تبدیل به جو شود. این دانه باید مسیر خود به خوشه گندم، آرد و نان را طی کند یا جوجه مرغ نمی‌تواند از ذات خود درآید به جوجه کبوتر تبدیل شود. هیچ جوجه‌ای از جوجه دیگر، «جوجه‌تر» نیست. پدر و مادر جوجه هیچگاه نگران نیستند که نکند جوجه ما کبوتر شود. ولی هستندگی انسان به این است که با ابزار آزادی عملی که در اختیار دارد می‌تواند بیرون خود تقرر یابد. ذات انسان انعطاف پذیر است و می‌تواند خودش را به هر شکل که می‌خواهد به ظهور برساند. پدر و مادر انسان همواره نگرانند که مبادا فرزند ما خوب نشود. در اینجا ما انسان و انسان‌تر داریم. اگزیستانسیالیست‌ها می‌گویند انسان پیش ساخته و یک ذات از پیش تعیین شده نیست. این خود وی هست که باید صرفاً از طریق عمل اختیاری و آزادی در عمل به خودش هویت بدهد و شخصیت خودش را خودش بسازد. به همین روی معتقداند ما انسان شناسی نداریم بلکه ما فرد شناسی داریم. هر انسانی خودش است. هیچ سرشت مشترکی بین انسان‌ها از نظر محتوی وجود ندارد. تنها وجه مشترک همه انسان‌ها با هم در این است که انسان‌ها آزادند یا به تعبیر سارتر، اصلاً، انسان یعنی آزادی و آزادی یعنی انسان. مهم نیست که این محتوای خالی با چه چیز پر شود مهم آن است که آزادانه پر شود. هیچ عاملی بجز آزادی عمل در وی موثر نیست. "(سارتر، بی تا، ص. ۴-۸ و ص ۳۸ و ص ۴۵). دغدغه اصلی، نگرانی و دلهره اگزیستانسیالیست‌ها و گرایش اگزیستانسیالیستی، صرفاً پرداختن به مسائل انسانی از جهت تقرر وجودی، و صدور فعل

آدمی است. (س. م. شهر آیینی و دیگران) و (ه. ج. بلاکهام، 1385، ص. ۲۱۲). در این نگاه افعال اختیاری انسان که ذاتی انسان نیستند و جزو اعراض مفارق سریع الزوال هستند و استقلالی از خود ندارند و معلول و مخلوق نفس انسانی‌اند، مستقل و موثر مستقل فرض شده‌اند.

اگر چه می‌توان از جهتی افعال اختیاری را موثر در انسان دانست و از این جهت علت تغییر آن نیز شمرد، اما موثر در ذات، غیر خود ذات است و جزو ذات محسوب نمی‌شود و نمی‌توان به آن نگاه ذاتی کرد و توالی و پیامدهای ذات را از آن انتظار داشت؛ زیرا فعل عین ذات نیست. همچنین فعل انسان نمی‌تواند به تنهایی متحول کننده ذات و ذاتیات انسانی باشد. به عبارت دیگر مجموع قوای نفس اعم از نباتی، حیوانی (شوقیه، شهویه، غضبیه، قوای محرکه فاعلی حیوان، قوای ادراکی حیوان یا حواس ظاهری و مشترک وی: وهم، خیال، حافظه، متصرفه) و قوای نفس انسانی؛ قوه عامله انسانی و قوه عالمه انسانی همه و همه از طریق اعمال اختیاری و غیر اختیاری سازنده انسان و موثر در شخصیت وی هستند و نه یک عامل به تنهایی.

خلط روشی: بررسی شیوه اگزیستانسیالیست‌ها در اثبات مدعا و تفهیم آن

اتخاذ روش صحیح برای بیان مقصود و اثبات دعاوی از امور اجتناب ناپذیر برای هر حرکت علمی است. روش‌ها نیز بسته به موضوع خود و مورد تحقیق خود به چند گونه قابل تقسیم‌اند. علمای تجربی برای اثبات دعاوی خود به تجربه چنگ می‌زنند، فلاسفه و منطقیون برای اثبات سخنان خود به استدلال فلسفی و منطقی روی می‌آورند. علماء تاریخ و سیره نویسان از نقل معتبر استفاده می‌کنند، و پیروان راه طریقت و حقیقت شهود و یافته‌های حضوری و مشاهدات قلبی را وجهه نظر خود قرار می‌دهند.

به غیر از کتاب هستی و نیستی سارتر و زمان و هستی هیدگر، شیوه اندیشمندان اگزیستانسیالیست در تفهیم و تفاهم و ابلاغ و رساندن پیامها، رمان نویسی، داستان نویسی و نمایشنامه نویسی است.^۴ به زبان فلسفی، روش آنها انضمامی و قرار دادن مخاطب در یک وضعیت خاص انضمامی و در یک کلمه تمثیل نگاری است، نه استقراء‌گرایی و نه استدلال‌آوری. این در حالی است که در منطق اسلامی ثابت شده است که تمثیل ظن‌آور و فاقد ارزش معرفتی کامل و یقینی است. در این نوع از شیوه ابلاغ پیام چیزی بر باور طرف مقابل اضافه نمی‌شود، بلکه در پایان هر داستان و ترسیم جزئی وضعیت خاص قهرمان داستان به رغم تاثیر پذیری خواننده از موقعیت قهرمان داستان، باز جای گریز برای فرد

وجود دارد؛ زیرا در نهایت خواننده به خود خواهد گفت این موقعیت و وضعیت برای قهرمان داستان کاملاً شخصی است و یک قضیه شخصیه است و کلیتی ندارد و معلوم نیست برای همه قابل تحصیل باشد. بیشترین تاثیر این نوع تفهیم و تصویر سازی این خواهد بود که خواننده به خود می گوید اگر من جای قهرمان داستان بودم چه می کردم. این جایگزینی و اینکه خواننده خود را جای قهرمان داستان می گذارد سبب می شود گزینش و انتخاب برای او قابل فهم تر شود، ولی به این معنی نیست که او لزوماً نتیجه داستان را باید بپذیرد؛ زیرا نتیجه داستان چیزی جز یک واقعه شخصیه نیست و به هیچ وجه قابل تعمیم به دیگری نخواهد بود.

ناگفته نماند که این شیوه از تفهیم تاثیر نفسانی فراوانی دارد، به گونه‌ای که گاه خط مشی زندگی مخاطب را به کلی عوض می کند. به رغم اینکه چنین تاثیری منطقی نیست و حجیت ندارد، ولی گاه تاثیرش بسیار بیشتر از کتابهای فلسفی و منطقی است. شاید دلیل اینکه کتابهای آسمانی هم از تمثیل و داستان بهره زیادی می‌برند همین نکته باشد. قدرت تکوینی اقناع در داستان خیلی بیشتر از استدلال است؛ زیرا استدلال ذهن را درگیر می کند اما داستان گویا کل وجود مخاطب را درگیر می کند. (م.ملکیان، ۱۳۷۹، ص. ۶۹ - ۷۲). به همین روی نمی‌توان از داستان و رمان و نمایشنامه برای اثبات اصل و یا اصول و قواعد اساسی یک دیدگاه استفاده کرد، بلکه اصول باید از راه‌های یقینی خود اثبات شوند. البته برای تثبیت و جا اندازی آن در دل مخاطب جا دارد که از تمثیل و داستان و رمان استفاده شود. بنابر این اگر مخاطب در یک جایگاه تثبیت شده، مبرهن و یقینی موضعش مشخص نشده باشد، استفاده از تمثیل و استعاره برای تثبیت چیزی که یقینی نیست به معنای تاثیرگذاری ناآگاهانه بر مخاطب و فروردن او در ورطه خطا است. این خلطی روشی است که در بسیاری از کارهای اندیشمندان اگزیستانسیالیست دیده می‌شود.

خلط هدفی: هیچ نگاهی به انسان و هستی خالی از جهان‌بینی نیست، و گرایش، جریان یا مکتب اگزیستانسیالیسم هم از این قاعده مستثنی نیست. جهان‌بینی این جریان فکری از مبانی معرفت شناختی، هستی شناختی، انسان شناختی، ارزش شناختی و روش شناختی نادرست و اثبات ناپذیری رنج می‌برد. اگزیستانسیالیسم؛ چه شاخه الحادی‌اش و چه شاخه الهی‌اش، یک جریان فکری قویم دارای مؤلفه‌های اساسی و قابل اثبات نیست؛ زیرا فلسفه‌های اگزیستانس به رغم ادعای بزرگ‌شان مبنی بر شناخت کامل انسان، هیچ کدام از مبانی مستدل جهت فهم درست حقایق انسانی و ابلاغ و تفهیم آن برخوردار نیستند. یکی

دیگر از نقاط ضعف این مکتب یا این جریان فکری آن است که به دلیل اهمیت فوق العاده‌ی که برای آزادی انسان قائل است، بین هدف و وسیله خلط کرده است. خلط هدف با وسیله: اگزستانسیالیست‌ها به گمان اینکه آزادی برای انسان کمال است همه چیز را به پای آزادی ریخته‌اند و این نکته اساسی را در نظر نگرفته‌اند که هرچند آزادی برای انسان کمال است، ولی کمال نهائی نیست، بلکه کمال وسیله‌ای است؛ کمال نهائی چیز دیگری است و آزادی کمالی است که باید بواسطه آن به کمال نهایی نایل آمد. به عبارت دیگر، هدف انسان این نیست که آزاد باشد، ولی انسان برای رسیدن به کمالات خود نیازمند آزادی و اختیار است، و اساساً شرط رسیدن به کمالات انسانی، آزادی و اختیار است. در میان همه موجودات، انسان موجودی است که چنین ویژگی دارد که خود باید راه خود را انتخاب کند. به تعبیری دقیق‌تر خودش باید خودش را انتخاب کند. پس درست است که انسان آزاد و مختار است. اما نکته دقیق و ظریف این است که آیا به دلیل اینکه آزاد است به کمال خودش رسیده است؟! یا به این دلیل که مختار است که کمال خودش را انتخاب کند، به کمال می‌رسد؟ مطمئناً همانگونه که ممکن است «آزادی» انسان را به عالیترین کمالات و مقامات برساند، ممکن است انسان را به پایین‌ترین درجات انسانیت هم ساقط کند (مطهری، ۱۳۸۶، ص ۳۱۶).

۴. اهمیت علوم انسانی

اهمیت علوم انسانی از آن جهت است که در رشد جوهر انسانیت انسان موثر است و اگر انحرافی و ضعفی در این علوم پدید آید نتیجه‌اش در انسانیت انسان ظاهر می‌شود. یعنی انسانیت را سقوط می‌دهد یا به درجه حیوانیت یا به تعبیر قرآن پست‌تر از حیوان نازل می‌کند. (محمد تقی مصباح، ۱۳۷۹، ص. ۱). سامان دادن به امور فردی و اجتماعی در جهان امروز نیازمند تلاش علمی، برنامه‌ریزی، سیاست‌گذاری، و نظام‌سازی است. به سامان رساندن امور مربوط به مسائل انسانی و اجتماعی نیز نیازمند مطالعه سامان‌مند، دقت موشکافانه، و استدلال قابل دفاع است که در قالب علوم انسانی قابل پی‌گیری است. بدون تردید تاسیس یک نظام اجتماعی نمونه و کامل، علاوه بر تبیین عقلانی، نیازمند دین است؛ زیرا همان‌گونه که در جای خودش اثبات شده است، مقدار نقشی که آموزه‌های الهی دین می‌توانند و می‌باید در تنظیم روابط اجتماعی و شکل بخشیدن به نظام‌های اجتماعی (اعم از تربیتی، اخلاقی، حقوقی، سیاسی، اقتصادی، خانوادگی، فرهنگی، قضایی،

و...) ایفا کنند، از ریشه‌ای‌ترین و عقلانی‌ترین مسایل و دغدغه‌هایند. به نظر ما نه تنها دین اصیل در جامعیت خود دربردارنده اصول برپایی نظام‌های اجتماعی است، بلکه این نظام‌ها بدون استمداد از آموزه‌های صحیح دین راستین در اهداف خود ناکام و ناکارآمدند. بنابر این اگر برجسته‌ترین شاخص علوم اجتماعی مدرن عقلانی بودن آنهاست، دین راستین این خصیصه را در اعلا درجه خود دارد (ع. مصباح، ۱۳۸۸، ص ۸).

۵. تاثیر اگزیتانسیالیسم بر علوم انسانی

حیطه‌های مهمی از علوم انسانی و نظام‌های اجتماعی؛ اعم از تربیتی، اخلاقی، روانی، حقوقی، سیاسی، اقتصادی، خانوادگی، فرهنگی، قضایی و هنری از فلسفه وجودی یا اگزیتانسیالیسم تاثیر پذیرفته‌اند. نفوذ تاثیر گذار اگزیتانسیالیسم در علوم انسانی مانند روانشناسی، روانپزشکی، ادبیات، هنرهای بصری، تعلیم و تربیت انکار ناپذیر است. البته حیطه‌های دیگری از علوم انسانی نیز از فلسفه وجودی تاثیر پذیرفته‌اند اما تاثیر فلسفه وجودی در موارد یاد شده محسوس‌تر و ملموس‌تر است (مک‌کواری، ۱۳۷۷، ص. ۲۶۰). تاثیر پذیری علوم مختلف انسانی از اگزیتانسیالیسم بدین معنی است که مغالطه‌های واقع در اندیشه اگزیتانسیالیسم در این علوم نیز راه یافته است و سبب انحراف در موضوع، روش و هدف این علوم شده است. در زیر و در نتیجه گیری بحث، به عنوان نمونه، به خلط‌هایی که صرفاً در روانشناسی وجودی راه یافته است، اشاره می‌شود.

۶. نقش مغالطات اگزیتانسیالیسم بر روانشناسی وجودی

روانشناسی وجودگرا به عنوان حرکتی جدید در مقابل دیگر گرایش‌های موجود در روانشناسی از قبیل ساخت‌گرایی، کنش‌گرایی، رفتارگرایی، روانشناسی گشتالت و روانکاوی - که دارای قوانین، اصول و روش‌های معین بودند - قد برافراشت، و بر این عقیده بود که به رغم این که موضوع این مکاتب در روانشناسی انسان است، اما عملکرد این مکاتب در طول ۵۰ سالی که از عمر آنها می‌گذرد آن است که به دلیل آنکه از ابعاد مهمی از وجود انسان غفلت کرده‌اند، تصویر کاملی از انسان ارائه نمی‌دهند، و این سبب شده که این احساس بوجود آید که انسان در این مکاتب «غیرانسانی شده» است! برای آنکه این نقیصه برطرف شود، باید تمام ابعاد وجود انسان در نظر گرفته شود، و اگزیتانسیالیست‌ها

مدعی شدند که این راهی ندارد مگر آنکه ما به ویژگی‌های وجودی انسان توجه کنیم. از این رو روانشناسی وجودگرا به امید یافتن راهی برای عطف توجه روانشناسی به انسان و انسانی کردن آن گام برداشت (شکرشکن و همکاران، ۱۳۷۷، ج ۲، صص ۴۲۵-۴۲۶).

به باور روبن اشتاین (Roben Stain)، اگر انسان را با تجربه زیسته و تجربه‌ای که فرد با تمام وجود در متن آن قرار می‌گیرد در نظر بگیریم، و به کاربرد روش‌های علمی و روش محرک - پاسخ، به عنوان چارچوب پژوهش‌ها اکتفا نکنیم، خواهیم دانست که کنش‌های انسان تنها متوجه جنبه‌های مادی انسان نیست بلکه عوامل بسیار و جاذبه‌های زیادی به غیر از امیال، عادات و عواطف و غیره در انگیزه انسان موثرند. (روبن اشتاین، مبانی روانشناسی عمومی، ج ۱، برگرفته از شکرکن و همکاران، ۱۳۷۷، ج ۲، صص ۴۲۶ و ۴۲۷). اما نقطه کور ماجرا اینجا است که روبن اشتاین و روانشناسان وجودگرا به دلیل اعتماد بر پدیدارشناسی نتوانسته‌اند شکل کاملی از این عوامل تاثیرگذار بدست دهند، زیرا فنومنولوژی به عنوان منبع معرفتی فاقد ارزش معرفتی به مفهوم دقیق کلمه است. (نمازی، ۱۳۹۷، ص ۱۰۳).

۷. نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب یاد شده این مطلب به خوبی قابل اصطیاد است که چگونه روانشناسی وجودگرا متأثر از اندیشه‌اندیشمندان اگزیستانسیالیست با محدود کردن انسان به تجربه عملی و دیدن انسان در قالب یک موجود حیوانی محدود به امور دنیوی و مادی، و نادیده گرفتن سرشت و طبیعت فراحوانی وی دچار چنین خلط و مغالطه‌ای شده است. آنها از این نکته اساسی غفلت کرده‌اند که انسان‌ها از میدان بسیار وسیعی از خصوصیات مشترک غیر حیوانی و غیر اکتسابی مانند ادراکات، گرایش‌ها و توانش‌های ویژه‌ای برخوردارند که سایرین از آنها بی‌بهره‌اند. ویژگی‌های طبیعت مشترک انسان‌ها؛ فراحوانی بودن، (به این معنی که گرایش‌ها، توانش‌ها و بینش‌های انسانی در حیوانات یافت نمی‌شود)، غیر اکتسابی بودن (به این دلیل که این ویژگی‌ها در تمامی ابناء؛ به صورت ضعیف یا شدید وجود دارد)، و زوال ناپذیری و جداناشدنی بودن آنها از طبیعت بشر، اموری هستند که از تجربه صرفاً مادی زیسته قابل استخراج نیستند و نیازمند درک این حقیقت‌اند که اساساً انسان از دو بعد تشکیل شده است؛ بعد روحانی و بعد جسمانی.

خلط دومی که روانشناسی وجودگرا متأثر از اندیشمندان وجودی بدان دچار آمده آن است که راه و روش یافتِ بُعدِ فراحوانی، غیر اکتسابی و زایل نشدنی وجودِ انسانی را تجربی دانسته اند، حال آنکه این ابعاد تجربی نیستند، و از شیوه تجربی نمی‌توان به ابعاد فراحوانی، غیر اکتسابی و زوال ناشدنی انسان پی برد. برای شناخت انسان پایه پای تجربه و یافت‌های حضوری و شهودی، نیازمند عقل و از آن مهمتر نقل معتبر و وحی هستیم.

خلط سوم در این نکته نهفته است که شناخت ابعاد فراحوانی، غیر اکتسابی و زایل نشدنی وجود انسانی این معرفت را در انسان پدید می‌آورد که اگر چه آزادی کمالی برای آدمی در مقایسه با دیگر موجودات است، ولی آزادی کمال نهایی نیست، بلکه کمالی وسیله‌ای است. آزادی کمالی است که باید بواسطه آن به کمال نهایی نایل آمد. کمال نهایی انسان کسب تمام کمالاتی است که در مقیاس بی‌نهایت در پروردگار عالم موجود است، و به یک معنا می‌توان گفت: هدف و کمال نهایی انسان، خدایی شدن است. به عبارت دیگر هدف انسان این نیست که آزاد باشد ولی انسان برای رسیدن به کمالات خود، از آزادی بهره می‌برد. افزون بر اینکه تنها از این طریق می‌تواند به کمالات بلند الهی نائل آید.

پی‌نوشت‌ها

۱. ممکن است یک علم انسانی خاص به همه این موارد یا برخی از آنها بپردازد.
۲. هنر از آن جهت که مهارت است، خارج از علم است و از فنون به حساب می‌آید. اما از آن جهت که دارای قواعدی است که قابل بررسی علمی است، از علوم انسانی محسوب می‌شود، و مبانی آن از فلسفه‌های مضاف (فلسفه هنر) است.
۳. این عرض نیز خود سه حالت دارد یا بین بمعنی الاخص است که صرف تصور موضوع کافی برای تصور و تصدیق به وجود آن برای موضوع است. مانند سه زاویه داشتن مثلث که صرف تصور مثلث کافی رای سه زاویه داشتن آن است، یا بین بمعنی الاعم است مانند ۲ نصف ۴ است و یا غیر بین و نیازمند استدلال است مانند مجموع زوایای مثلث برابر دو قائمه است.
۴. کتابهای دیوار، تهوع، عصر دلتنگی و انسان از خود بیگانه، کلمات، شیطان و خدا، اندیشه و انسان، آنچه من هستم، ادبیات چیست، اخلاق اگزیستانسیالیستی، اگزیستانسیالیست و اصالت بشر، از قه سیاه و ده ها کتاب دیگر از ژان پل سارتر، دجال، شامگاه بتها و فراسوی نیک و بد از نیچه، جنس و انهاده و خاطرات از سیمون دوبوار، برادران کارمازوف و نگونبخت از داستایوسکی، ترس و لرز از کر که گور و ... و ...

کتابنامه

- ابن سینا، حسین بن عبدالله (بی تا). *الاشارات و التنبیها، مع الشرح للمحقق الطوسی*. (ج ۱). قم: نشر البلاغ.
- بلاکهام، ه.ج.، ۱۳۸۵، شش متفکر اگزیستانسیالیست، ترجمه محسن حکیمی. تهران: نشر مرکز.
- پاپکین، ریچارد، (۱۳۸۰)، *کلیات فلسفه*، ترجمه جلال‌الدین مجتبوی، تهران: حکمت.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۳۶۴). *الصحاح*. (ج ۲). تهران: امیری.
- حلی، حسن بن یوسف، (۱۳۷۱)، *الجواهر النضید، ط. الخامسه*، قم، بیدار.
- راداکریشنان، سروپالی و همکاران، (۱۳۸۲)، *تاریخ فلسفه شرق و غرب، تاریخ فلسفه غرب*، ج ۲، ترجمه جواد یوسفیان، تهران: علمی و فرهنگی رجیبی، محمود، (۱۳۸۰)، *انسان شناسی، سلسله دروس اندیشه های بنیادین اسلامی*، قم: انتشارات موسسه آ. پ. امام خمینی ره.
- سارتر، ژان پل، هستی و نیستی: پدیده شناسی عالم هستی، بی تا، ترجمه عنایت الله شکیباپور، موسسه انتشارات شهریار.
- سارتر، ژان پل، (بی تا)، *اصول فلسفه ی اگزیستانسیالیسم یا اصالت انسان، با تفسیر رنه لافراژ*، ترجمه مهین دخت پزشکیور، انتشارات شهریار، بی جا.
- سلیمانی امیری، عسکری، (۱۳۸۱)، *معیار اندیشه (منطق مقدماتی)*، قم، انتشارات مؤسسه آ. و پ. امام خمینی ره.
- سیاح، احمد، (بی تا)، *فرهنگ بزرگ جامع نوین*، چ نهم، تهران، کتابفروشی اسلام، ج. ۴۳.
- شکرکن، حسین و همکاران، (۱۳۷۲)، *مکتبهای روانشناسی و تقد آن*، ج ۲، قم، انتشارات مهر.
- شهابی، محمود، (۱۳۵۸)، *رهبر خرد، چ. چهارم*، تهران، کتابفروشی خیتام.
- شهر آیینی، سید مصطفی و راضیه زینلی، ۱۳۹۰، "وجود برای دیگری از دیدگاه سارتر"، *پژوهشهای فلسفی دانشگاه تبریز*، سال پنجم. شماره ۹، ص ۱۰۷ تا ۱۲۸.
- طوسی، (۱۳۲۶)، *اساس الاقتباس*، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران، دانشگاه تهران.
- کاپلستون، فردریک چارلز، (۱۳۸۴)، *فلسفه معاصر*، ترجمه علی اصغر حکلی، تهران: زوار.
- کاپلستون، فردریک چارلز، (۱۳۸۶)، *تاریخ فلسفه*، ج ۹، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، سید محمود یوسف ثانی، تهران: علمی و فرهنگی.
- کاپلستون، فردریک چارلز، (۱۳۸۶)، *تاریخ فلسفه (یونان و روم)*، ج ۱، ترجمه سید جلال‌الدین مجتبوی، تهران: علمی و فرهنگی سروش.
- مصباح، علی، و دیگران (۱۳۹۱)، *سند اسلامی سازی علوم انسانی*، قم: موسسه آ. پ. امام خمینی ره.
- مصباح، علی، (۱۳۸۸)، *جزوه درسی درآمدی بر فلسفه علوم انسانی و اجتماعی*، قم: موسسه آ. پ. امام خمینی ره.
- مصباح، م. ت. (۱۳۷۹)، *مصاحبه با دانشجویان دانشگاه اهواز*.

- مطهری، مرتضی (۱۳۸۶). *تجلی پیام در افق رسانه ملی: برگرفته از اندیشه‌های استاد شهید مطهری ره*. اداره کل پژوهش و آموزش سیما.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۸۴)، *مجموعه آثار استاد شهید مرتضی مطهری*، ج ۲۳، تهران: صدرا.
- مظفر، محمدرضا، (۱۹۸۰)، *المنطق*، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ج ۳۱.
- مک‌کواری، جان، (۱۳۷۷)، *فلسفه وجودی*، ترجمه سعید حنایی.
- ملّاصدرا، (۱۳۶۲)، *منطق نوین*، عبدالحسین مشکوّه‌الدینی، تهران، آگاه.
- ملکیان، مصطفی، (۱۳۷۹)، *تاریخ فلسفه غرب*، ج. ۴، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- نبویان، سید محمود، (۱۳۸۵)، "مغالطات"، *فصلنامه علمی پژوهشی معرفت فلسفی*، شماره ۱۱، ج.ا. ایران: قم، موسسه آ. پ. امام خمینی ره.
- نمازی، محمود، (۱۳۹۷)، "بررسی پدیدار شناسی به مثابه مبنای معرفت شناختی اگزیستانسیالیسم"، *فصلنامه علمی پژوهشی معرفت فلسفی*، شماره ۶۲، صص. ۱۰۳-۱۱۹. ج.ا. ایران: قم، موسسه آ. پ. امام خمینی ره.
- نیچه، فریدریش، ۱۳۷۵، *چنین گفت زرتشت*، ترجمه داریوش آشوری، تهران: آگاه.

Crowell, Steven, (2017) "Existentialism", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Edward N. Zalta (ed.), URL = <<https://plato.stanford.edu/archives/win 2017/entries/existentialism/>>.

Paton, H.J., (1962), *The Modern Predicament*, NewYork.

Sartre, Jean Paul, (1956), *Being and Nothingness: An essay on phenomenological ontology*, trans. Hazel Barnes, NewYork.